جلسه نهم نهج‌البلاغه

حکمت دوم: عوامل ذلت و خواری(ضد ارزش ها)

بخش اول: (نقش طمع ورزی در تحقیر و ذلت انسان) جلسه دوم

سخن در حکمت دوم از حکمت‌های نهج‌البلاغه مولا علی‌علیه‌السلام بود.

حضرت در این حکمت می‌فرماید: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ».

هر کس لباس طمع به تن کند و طمع‌ورزی را سیره و روش خودش قرار بدهد، در حقیقت در راه ذلت و حقارت خودش قدم برداشته است، هر کسی که گِله‌ها، شکوه‌ها و سختی‌های زندگی خودش را به‌طور علنی بیان کند، رضایت به ذلت و خواری وجود خودش داده است و نفسش را خوار کرد آن کسی که زبانش را امیر بر خودش قرار داد، به تعبیری هر کس که لسانش امیر و فرمانده او باشد وجودش را خوار و ذلیل کرده است.

محور این حکمت و سخن امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام نتیجه سه‌گونه از رفتار آدمی است:

۱- رهاسازی زبان ۲- علنی کردن شکایت‌ها و بیان سختی‌ها ۳-گرایش به طمع و طمع‌ورزی

نتیجه هر سه عمل در نگاه امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام یک امر است و آن هم ذلت و خواری انسان می‌باشد.

درباره‌ی شرح حکمت‌های نهج‌البلاغه مولا علی‌علیه‌السلام در جلسه‌ی گذشته قواعدی را قرار دادیم که در ابتدا باید سند این حکمت را بیان کنیم که درباره‌ی این حکمت گفتیم این سخن فقط اختصاص به این حکمت از نهج‌البلاغه ندارد، بلکه در جاهای دیگر هم از جمله در سفارش امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام به مالک‌اشتر آمده است که البته این سفارش غیر از نامه ۵۳ نهج‌البلاغه می‌باشد؛ مرحوم شعبه الحرّانی این سخن را در تحف‌العقول نقل کرده است، مرحوم مجلسی هم آن را در بحار آورده است.

موضوع دیگری که قرار بود درباره‌ی شرح حکمت‌های نهج‌البلاغه مطرح کنیم بحث واژه‌شناسی حکمت‌ها است که در جلسه گذشته درباره‌ی واژه‌شناسی این حکمت نیز مطالبی را مطرح کردیم.

موضوع دیگری که قرار بود مطرح کنیم ترجمه‌ی واژگان حکمت‌ها بود.

در مورد ترجمه واژگان این حکمت در بخش اول آن بودیم. در جلسه‌ی گذشته این حکمت را به ۳ بخش تقسیم کردیم:

۱. کلمه اول: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ»،
۲. کلمه دوم: «وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ»،
۳. کلمه سوم: «وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ».

در کلمه اول فرمود: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ»، آنکه جان را با طمع ورزی بپوشاند خود را پست کرده است. در این حکمت «أَزْرَى» و «اسْتَشْعَرَ» و «الطَّمَعَ» را معنا کردیم؛ بحثمان در معنای طمع بود. طمع را این‌چنین معنا کردیم و گفتیم: طمع، عبارت است از تمایل انسان به چیزی که در دست دیگری است و انسان اختیاری در آن ندارد؛ به تعبیری دیگر طمع، تمایل پیدا کردن، شهوت پیدا کردن و علاقه‌ی شدید نسبت به چیزی اعم از مسائل دنیوی، و مادی و معنوی که در اختیار دیگری است و انسان در آن اختیاری ندارد، حقی هم در آن ندارد، یعنی استحقاق آن را ندارد، ولی به شدت علاقه و میل به او پیدا می‌کند که آن را به دست بیاورد، لذا سعی می‌کند تا آن را از دست دیگری درآورد و در اختیار خودش بگیرد، این عمل را طمع معنا کردیم.

در مراجعه‌ای که به آیات قرآن، روایات و ارباب لغت داشتیم نکته‌ای را در این‌جا بیان کردیم که در این جلسه نیازمند توضیحی دیگر است تا موجب شبهه نشود. و آن نکته این است که گفتیم: طمع، تنها بُعد سلبی و منفی ندارد، اما بُعد ایجابی هم داریم، طمع مثبت هم داریم، مانند طمع در رحمت خداوند متعال، طمع داشتن نسبت به مغفرت الهی، طمع داشتن نسبت به بهشت خداوند، طمع داشتن برای حشر با صالحین و ...،

این‌گونه طمع‌ها جزء موارد طمع هست، اما طمع ایجابی و مثبت است؛ پس همیشه طمع به‌معنای سلبی و منفی نیست.

در این جلسه مقداری به این بُعد از بحث می‌پردازیم و آن را تکمیل می‌کنیم تا به بقیه مباحث برسیم.

آن نکته تکمیلی درباره‌ی معنای طمع این است: اینکه ارباب لغت در واژه شناسی طمع تصریح به منفی بودن و یا مثبت بودن آن نکرده‌اند می‌توان گفت که این واژه به خودی خود در اصل تاسیس دارای بار منفی و یا مثبت نیست و تابع متعلق آن است؛ یعنی باید ببینیم که طمع به چه چیزی تعلق می‌گیرد تا بار منفی و مثبت آن را کشف کنیم.

این طمع گاهی از اوقات نسبت به مال مردم است که می‌شود طمع سلبی و منفی؛ و گاهی از اوقات این طمع نسبت به مغفرت الهی است که می‌شود طمع ایجابی و مثبت؛ پس می‌توان این‌گونه گفت که واژه‌ی طمع، به خودی خود به بار مثبت و منفی آن اشاره نشده است، بلکه این واژه به خودی خود مطلق است، هیچ جهتی در آن إشراب نشده است.

اما این‌که چطور باید بفهمیم این واژه‌ی طمع، ایجابی و مثبت است، یا سلبی و منفی! باید نگاه کنیم به آن چیزی که طمع به آن تعلق می‌گیرد؛ آیا طمع به مال مردم است، آیا طمع به جمال زن نامحرم است، آیا طمع به مقامی است که در اختیار انسان نیست، آیا طمع به بهشت و مغفرت الهی است، یا طمع به رشد در معنویت است، به کجا تعلق می‌گیرد؟ از آن‌جا می‌شود بار مثبت و منفی آنرا فهمید؛ این از ارباب لغت بدست می‌آید. اما به‌نظر می‌آید که باید دقتی دیگر هم در این‌جا داشته باشیم تا بتوانیم درباره‌ی معنای طمع قضاوت کنیم. آری! در مرحله اول همین‌گونه به دست می‌آید، می‌شود گفت که طمع نه بار مثبت دارد و نه بار منفی، اما زمانی‌که در موارد کاربرد این واژه ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که در قرآن و روایات کاربرد پیدا کرده و استعمال شده است؛ اولاً: عمده موارد استعمالش همان جنبه‌ی سلبی و منفی آن است، مگر آن مواردی که در جنبه ایجابی و مثبت به کار برده شده است که تعدادش نسبت به آنچه در مورد منفی و سلبی آن به کار برده اندک می‌باشد و ثانیاً: در آن جایی‌که درباره‌ی مثبت هم به کار رفته هرگز شخص طمّاع را، ولو در جنبه‌ی مثبت آن مدح و ستایش نکرده‌اند؛ مثلاً درباره‌ی واژه‌ی رجاء و امید، زمانی‌که امید را معنا می‌کنند، شخص امیدوار را

هم چه در قرآن و چه در روایات مدح و ستایش می‌کنند؛ اما هر کجا که واژه‌ی طمع را به کار برده‌اند، شخص طمّاع مذمّت و سرزنش شده است و هرگز وی مورد مدح و ستایش واقع نشده است، در هر کجا هم که طمع درباره‌ی ایجاب آن به کار برده شده به معنای رجاء و امید است؛ مثلاً در مورد حالت دعا قرآن می‌فرماید: ﴿وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾[۱]، خداوند را با حال ترس و با طمع بخوانید؛ به تعبیری دعای شما همراه با حال ترس و طمع باشد؛ اما هرگز در این آیه و در روایاتی که در زمینه این آیه هست یا در جای دیگر، از شخص طمّاع در دعا مدح و ستایش نکرده‌اند؛ فقط این واژه در جنبه‌ی اثباتش بکار رفته است.

با توجه به این مطلب می‌شود گفت: شاید این نکته قرینه‌ای باشد بر اینکه در مواردی که طمع در معنای ایجابی و مثبت به کار گرفته شده، به معنای رجاء و امید است نه به معنای اصلی طمع، یعنی طمع مَا وُضِعَ لَه بکار برده شده است و یا معنایی غیر از معنای اصلی خودش اراده شده است. به‌عبارت دیگر قائل به مجاز نشویم و بگوییم که در غیر مَا وُضِعَ لَه استخدام شده است، بلکه بگوییم: امام، پیغمبر، خدای عزّوجلّ و یا هر کسی که آن را در محاوره استعمال کرده، در معنایی غیر از معنای منفی خودش اراده کرده است، در غیر معنای طمع اراده کرده که همان معنای رجاء و امید است؛ بعلاوه می‌توان قرینه‌ای دیگر نیز پیدا کرد، و آن قرینه عبارت است از واژه‌ی ضدّی که در مقابل طمع مثبت به کار رفته است که همه جا، چه در قرآن و چه در روایات از واژه‌ی یأس به معنای نومیدی استفاده شده است.

همانند آنچه درباره‌ی دعا و حالت دعا کننده توصیه شده است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾[۲]، خداوند را با حال ترس و با طمع بخوانید.

در بعضی از روایات به صورت متعدد و مکرر این موضوع آمده است، از جمله:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌عليه‌السلام قَالَ: كَانَ أَبِي‌عليه‌السلام يَقُولُ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورُ خِيفَةٍ، وَ نُورُ رَجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا، وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»[۳].

---

[۱] - أعراف: ۵۶/۷.
[۲] - أعراف: ۵۶/۷.
[۳] - الكافي، ج۲، ص: ۷۱، ح ۱۳.

امام صادق از قول پدر گرامی‌اش امام باقر علیهما السلام می‌فرماید: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آن که در دلش دو نور است: نور ترس و نور امید که اگر هر یک از آنها را وزن کنی بر دیگری فزونی نداشته باشد.

فرموده‌اند: هم نور امید و هم نور ترس در او باشد؛ نگفته‌اند نور طمع باشد و نور ترس نباشد؛ لذا مقصود از استعمال طمع در بُعد ایجابی آن همان امید است، و در این‌جا می‌توانیم این‌گونه بگوییم: طمع به‌خودی‌خود در هر کجا که به کار رفت، بار منفی و سلبی دارد؛ مؤیدش هم این است که انسان طمّاع همیشه سرزنش شده است؛ اما در مقابل زمانی‌که به رجاء معنا می‌شود شخص راجی و امیدوار مدح و ستایش هم شده است؛ لکن هرگز از شخص طمّاع تعریف و تمجید نشده است؛ لذا می‌شود این‌چنین گفت که در واژه طمع به‌خودی‌خود بار منفی نهفته شده است؛ اما آنجایی‌که در بُعد ایجابی و مثبت به کار برده شده، به‌معنای رجاء می‌باشد. مثلاً در این آیه شریفه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾، خداوند را با حال ترس و با طمع بخوانید؛ در این‌جا طمع به‌معنای رجاء و امید است و به‌معنای خود طمع نیست.

یا در جایی دیگر قرآن می‌فرماید: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾[1]، تنها کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند که هر وقت این آیات به آنان یادآوری شود به سجده می‌افتند و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می‌آورند، و تکبّر نمی‌کنند.

در این‌جا باز طمع به‌معنای مقابل خوف است که رجاء باشد. یا در قضیه‌ی ماجرای حضرت یحیی و برخی از انبیاء در قرآن این‌گونه می‌فرماید: ﴿فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَوَهَبْنَا لَهُۥ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُۥ زَوْجَهُۥٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَـٰشِعِينَ﴾[2]، ما هم دعای او را پذیرفتیم، و یحیی را به او بخشیدیم؛ و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم؛ چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر باسرعت اقدام می‌کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند.

---

[1] - سجده: ۱۶/۳۲.
[2] - أنبیاء: ۹۰/۲۱.

باز در این‌جا رغبت و رهبت به معنای بیم و امید در مقابل هم قرار گرفته‌اند که می‌تواند مؤید این باشد که طمع، در هر کجا که به‌معنای ایجابی و مثبت به‌کاررفته باشد به معنای خودش به کار نرفته؛ بلکه آنچه در آن‌جا ارائه شده به معنای رجاء و امید است. در تقویت و تأیید این مطلب به برخی از روایات مراجعه می‌کنیم، همانگونه که در حدیث جنود عقل و جهل نیز طمع را از جمله جنود عقل شمرده‌اند، در حالی‌که مومن باید عاقل باشد و شرط موفقیت و کمال ایمانی او این است که نور رجاء در او باشد نه نور طمع.

مثلاً روایتی از قول امام صادق‌علیه‌السلام در کتاب اصول کافی، که در باب جنود عقل و جنود جهل اینگونه آمده است: عَنْ سَماعَةَ بْنِ مِهْرانَ، قالَ:

«كُنْتُ عِنْدَ أبي عَبْدِ اللّهِ‌علیه‌السلام وَ عِنْدَهُ جَماعَةٌ مِنْ مَواليهِ فَجَرى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الجَهْلِ، فَقالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ‌علیه‌السلام: اعْرِفُوا الْعَقْلَ، وَ جُنْدَهُ، وَ الْجَهْلَ، وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا... فَكانَ مِمّا أعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ الْجُنْدِ:

الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ، وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ، وَ الإيمانُ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرَ، وَ التَّصْدِيقُ وَ ضِدَّهُ الْجُحُودَ، وَ الرَّجاءُ وَ ضِدَّهُ الْقُنُوطَ، وَ الْعَدْلُ وَ ضِدَّهُ الْجَوْرَ، وَ الرِّضا وَ ضِدَّهُ السَّخَطَ، وَ الشُّكْرُ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرانَ، وَ الطَّمَعُ وَ ضِدَّهُ الْيَأْسَ، ...»[1]، «سماعة بن مهران» می‌گوید: حضور حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام بودم؛ جمعی از دوستان آن حضرت هم حضور داشتند، صحبت از عقل و جهل شد، حضرت فرمود: عقل را با سپاهش و جهل را با سپاهش بشناسید تا هدایت شوید، ... پس به او هفتاد و پنج لشکر داد.

لشکریان عقل و جهل به شرح زیر می‌باشند:

نیکی و آن وزیر عقل است و مخالف او بدی است که آن وزیر جهل است و ایمان و در مقابلش کفر، و تصدیق حق و مقابلش انکار حق، و امیدواری و در مقابلش ناامیدی... .

با توجه به این روایت این سؤال مطرح می‌شود، چگونه می‌شود طمعی که تا این اندازه مذمت شده، و طمّاعی که تا این اندازه مذمت و سرزنش شده، باز بگوییم که انسان عاقل و مؤمن باید طمّاع باشد؟

---

[1] - الكافي، ج۱، ص: ۲۰، ح ۱۴.

در جواب باید بگوییم: طمع در این‌جا به‌معنای ایجابی است و به همان معنای رجاء و امید می‌باشد که در مقابل آن هم یأس و ناامیدی معنا شده است.

حضرت در این روایت هفتاد و پنج جنود و سرباز برای عقل معرفی می‌کنند که یکی از آن جنود درحقیقت طمع است که ضدّش ناامیدی می‌باشد.

جالب این است اینجا هم ضد طمع را که بر می‌شمرد یاس و نومیدی را معرفی می‌کند.

پس در نهایت و جمع بندی می‌شود گفت که طمع در موارد استعمال به طور مطلق بار منفی دارد مگر جایی که دلیل و یا قرینه‌ای مقالیه، یا حالیه و یا قرینه و شاهد دیگری وجود داشته باشد بر اینکه مقصود در اینجا بار مثبت طمع است که آن هم می‌گوییم طمع به معنای رجاء و امید است نه به معنای حقیقی طمع.

این برداشت نیز از یک جایگاه مناسب دیگری نیز برخوردار است که برخی‌ها رجاء و امید را در جایی دانسته‌اند که امید به همراه سبب و عمل باشد و طمع را در جایی دانسته‌اند که امید بدون سبب و بدون عمل باشد.

با این توجه نیز می‌توان گفت که امید بدون سبب در برخی موارد به قرینه در جای امید با سبب به کار رفته است.

نکته دوم که اینجا باید بحث شود این است، در این‌جا همان‌گونه که اشاره شد امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام انگشت روی نتیجه رئیسی این طمع گذاشته است و می‌فرماید: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ»، عمده‌ترین و رئیسی ترین نتیجه و ثمره طمع‌ورزی ذلت است.

اگر در ماده‌ی طمع نگاهی به کل نهج‌البلاغه داشته باشیم و بخواهیم ببینیم که نگاه حضرت به طمع چگونه بوده است، این توجه کردن، ۲ ثمره دارد:

۱- نگاهی جامع از نهج‌البلاغه به دست انسان می‌آید.

۲- زمانی‌که به حکمت دیگری در نهج‌البلاغه که درباره‌ی طمع سخن گفته باشد برسیم، آن‌جا دوباره این بحث را تکرار نمی‌کنیم و در آنجا به این حکمت(حکمت دوم) ارجاع می‌دهیم که به آن پرداخته و توجه کردیم و از آن می‌گذریم؛ لذا موارد متعددی در نهج‌البلاغه وجود دارد که در آن موارد توجه به بحث طمع می‌کنیم. و درضمن اشاره‌ای که به موارد متعدد نهج‌البلاغه در موضوع طمع داشتیم آثار متعددی از طمع هم بدست می‌آید؛ مثلاً به یک نمونه از آثار آن در جلسه گذشته اشاره کردیم و این نکته را بیان کردیم که امیرمؤمنان علیه‌السلام به موضوع ذلت به‌عنوان نتیجه و ثمره‌ی رئیسی و اصلی طمع پرداخته است.

اما سوال: آیا تنها نتیجه طمع همین است؟ آیا امام علیه‌السلام در مقام حصر بوده و فقط می‌خواسته در این‌جا بفرماید که طمع فقط و فقط ذلت برای انسان می‌آورد ولا غیر؟

در پاسخ می‌گوییم: هرگز این‌چنین نبوده است، بلکه امام در این جا فقط یک ثمره‌ی آن را بیان کرده است و ممکن است ثمرات عدیده‌ای هم داشته باشد، همان‌گونه که در روایات فراوان وارد شده‌است.

علاوه بر همه این‌ها، با جستجو در سایر موارد طمع در نهج‌البلاغه و غیر نهج‌البلاغه می‌بینیم که آن بار منفی که درباره‌ی طمع به آن اشاره کردیم در این‌جا هم به دست می‌آید و در خیلی از موارد طمع هم به موضوع ذلت، چه ذلت فردی و چه ذلت اجتماعی اشاره شده که به برخی از آن‌ها در ذیل اشاره می‌کنیم:

قبل از ارائه آن موارد شما را به این نکته توجه می‌دهم که خوب است ببینیم امام علیه‌السلام در همه‌ی موارد طمع روی چه نکته‌ای از آثار آن تاکید می‌نمایند.

اما مواردی که امام علیه‌السلام در نهج‌البلاغه در مورد طمع سخن به میان آورده است عبارتند از:

۱- در وصف حضرت عیسی علیه‌السلام

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبه ۱۶۰ نهج‌البلاغه در ضمن بیان عظمت خدای عزّوجلّ به بعضی از انبیا الهی از جمله عیسای پیغمبر اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه‌السلام فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ

وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَ لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاه»، امام‌علیه‌السلام در این قسمت از خطبه، سیره‌ی رفتاری حضرت عیسی‌علیه‌السلام را بیان می‌کند و می‌فرماید: اگر می‌خواهی درباره‌ی عیسی‌علیه‌السلام که چه چیزی می‌پوشید، غذایش چه بود، بر روی چه چیزی می‌نشست، روشنایی وی چه بود؟ این‌گونه می‌گویم: حکایتی از زهد و رفتار ساده‌زیستی عیسی‌علیه‌السلام است که سنگ را بالش خود قرار می داد، لباس پشمی خشن به تن می کرد، و نان خشک می خورد، نان خورش او گرسنگی، و چراغش در شب ماه، و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود، میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، زنی نداشت که او را فریفته خود سازد، فرزندی نداشت تا او را غمگین سازد،

به این‌جا که می‌رسد، امام‌علیه‌السلام می‌فرماید: مال و سرمایه دنیایی نداشت که او را سرگرم خودش کند، طمعی هم در عیسی نبود که مایه ذلت وی بشود، مرکب سواری او دو پایش، و خدمتگزار وی، دستهایش بود.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در این خطبه هم روی ذلت آفرینی طمع انگشت گذاشته است، به‌نظر می‌آید موضوع طمع‌ورزی در جامعه اسلامی هم در جهت فردی و هم در جهت اجتماعی آن از موضوعات بسیار مهم است؛ یعنی اگر فردی طمّاع باشد در مسیر ذلت قدم برداشته است؛ اگر جامعه هم جامعه‌ای طمّاع باشد باز در مسیر ذلت قدم برداشته است. حضرت در این‌جا هم به جنبه سلبی و منفی آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ»، طمعی نداشت که مایه ذلت وی بشود، یعنی طمع به عنوان یک خصلت منفی در عیسی نبوده است که بتواند مایه ذلت او بشود آن‌گونه که طمع در شخص طمّاع مایه ذلت او می‌شود.

چنانچه ملاحظه گردید امام‌علیه‌السلام در این خطبه که در مقام بیان و توصیف عظمت خداوند متعال است در بخشی از آن به رفتار برخی از انبیاء از جمله پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت موسی و داوود و عیسی‌علیهم‌السلام در خصوص بی توجهیشان به دنیا اشاره می‌کند. در آن بخش از خطبه امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام حضرت عیسی‌علیه‌السلام را عاری از طمع ذلت آفرین معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ».

نکته: در حقیقت امام‌علیه‌السلام در ضمن معرفی حضرت عیسی‌علیه‌السلام، ذلت آفرینی طمع را به رخ جامعه می‌کشد.

۲- در وصف منافقین

امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در خطبه ۱۸۶ نهج‌البلاغه که در بیان وصف اوصاف منافقین (اوصاف منافقین، اوصاف منفی و سلبی است) بعد از این که حضرت توصیه و سفارش به تقوای الهی می‌کند، می‌فرماید:

قَالَ‌علیه‌السلام: «... أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ فَإِنَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ ....»، ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و شما را از اهل نفاق برحذر می‌دارم که مراقب باشید از اهل نفاق دوری کنید، از آن‌ها فاصله بگیرید و هم‌نشین آن‌ها نشوید زیرا آنها گمراه و گمراه کننده می‌باشند (خودشان به راه ضلالت و گمراهی رفته و دیگران را از راه راست باز داشته با خود همراه می‌کنند) و از دین خدا لغزیده‌اند و دیگران را هم به لغزش می‌اندازند ...

اهل نفاق خصوصیاتی دارند که در جاهای متعدد از نهج‌البلاغه آمده است، حضرت می‌فرماید: من بیشترین ترسی که دارم از منافق علیم اللّسان است، یعنی منافقی که زبان بلد است و می‌داند چگونه سخن بگوید تا جامعه را به انحراف بکشاند؛ حضرت در این جای خطبه فرمود:

«قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحاً وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحاً يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ وَ يُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ وَ يَصِفُونَ فَيُمَوِّهُونَ قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ وَ أَضْلَعُوا الْمَضِيقَ ...»،

آنها برابر هر حقّی باطلی تاسیس می‌کنند و در مقابل هر حرکت راستی یک حرکت مایل انجام می‌دهند، یعنی در مقابل هر سخن حقی یک شبهه‌ای ایجاد می‌کنند، در مقابل هر زنده‌ای قاتل و کشنده‌ای می‌گذارند، در مقابل هر حرکت فرهنگی یک ترور فرهنگی ایجاد می‌کنند، هر دری را که مشاهده کنند برایش کلیدی می‌سازند، یعنی برای هر مسیری از عنصر نفوذ استفاده می‌کنند، هر کجا که شب باشد و تاریک چراغی برای ورود به آن شب ایجاد می‌کنند، در ظاهر اظهار یأس و بی‌نیازی می‌کنند، اما با اظهار یأس می‌خواهند به مطامع

خویش برسند، و بازار خود را گرم سازند، و کالای خود را بفروشند، سخن می‌گویند، اما به اشتباه و تردید می‌اندازند، وصف می‌کنند امّا فریب می‌دهند، در آغاز، راه را آسان و سپس در تنگناها به بن بست می‌کشانند . ...

منافقین برای وصول به آن‌چه که طمع در آن دارند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را برپای دارند و کالاهای خود را به فروش برسانند.

طمع از اوصاف منافقان بوده و آن‌ها در فرهنگ اسلام ذلیل‌اند که در این‌جا هم حضرت به موضوع ذلت آنان که جنبه سلبی و منفی آن باشد، اشاره دارد

۳- در اهمیت یکپارچگی، تألّف و دوستی و یک صدایی

امام علیه‌السلام در خطبه ۱۶۶ نهج‌البلاغه که در اهمیت تألّف و وحدت و یکپارچگی است می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ لَكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَعَمْرِي لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافاً بِمَا خَلَّفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ قَطَعْتُمُ الْأَدْنَى وَ وَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ وَ كُفِيتُمْ مَئُونَةَ الِاعْتِسَافِ وَ نَبَذْتُمُ الثِّقْلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ»،

علل پیروزی و شکست ملّت ها:

می‌فرماید: ای مردم! اگر شما از سخن حق دست بر نمی‌داشتید و کوتاهی نمی‌کردید، اگر از یاری حق دست نمی‌کشیدید (می‌گوید: نصرت حق به این است که از جهتی باید جبهه حق را یاری کرد از جهتی هم باید جبهه باطل را سست کرد، نباید در مقابل جبهه باطل کوتاه آمد، بلکه هرچه می‌توان باید جبهه باطل را سست نمود) هیچ گاه آن‌هایی که مثل شما قوی نبودند و قدرت و جایگاه شما را نداشتند در شما طمع نمی‌کردند، چون شما باطل را سست و تضعیف نکردید و چون جبهه حق را تقویت نکردید آن‌هایی که مثل شما قوی نبودند، جایگاهی نداشتند، در شما طمع ورزی کردند و برای نفوذ در شما آمدند، و شما هم همانند

امّت بنی اسراییل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید، به جانم سوگند سرگردانی شما پس از من بیشتر خواهد شد. چرا که به حق پشت کردید، و با نزدیکان پیامبرﷺ بریده و به بیگانه ها نزدیک شدید. آگاه باشید اگر از امام خود پیروی می‌کردید، شما را به راهی هدایت می‌کرد که رسول خداﷺ رفته بود، و از اندوه بیراهه رفتن در امان بودید، و بار سنگین مشکلات را از دوش خود بر می‌داشتید.

حضرت در این‌جا اشاره به بحث طمع کرده و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ»،

در بحث اجتماعی و حتی در بحث سیاسی هم این‌گونه است، سخن حضرت در این خطبه درسهای فراوان سیاسی، اجتماعی، حکومتی، دولتی و غیره دارد، یعنی اگر دولت‌های اسلامی در تقویت جبهه حق قدمی بر ندارند، و در سست سازی جبهه باطل نیز اقدامی نکنند، دشمنان ضعیف المقدار در وجود این دولت‌ها طمع می‌کند.

سخن حضرت مصداق امروزی هم دارد؛ اگر همه دولت‌ها و حکومت‌های اسلامی در تقویت محور مقاومت و همچنین در تضعیف جبهه اسرائیل و صهیونیست قدم بردارند هرگز امریکا جرأت نمی‌کند کشوری اسلامی مثل عربستان را به‌عنوان «بقرة حلوب» (گاو شیرده) خطاب کند. آن‌ها قوی نیستند، بلکه این ما هستیم که در تقویت جبهه حقّ کم قدم بر می‌داریم، یا در سست‌کردن و تضعیف جبهه باطل کوتاه می‌آییم .

۴- در سرزنش مردمی که در جهاد و همراهی با امامؑ کوتاهی کردند

امامؑ در خطبه ۲۹ نهج‌البلاغه در سرزنش مردمی که امامؑ را در جهاد همراهی نکردند، می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُكُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصِّلَابَ وَ فِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الْأَعْدَاءَ تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَ كَيْتَ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حِيدِي حَيَادِ مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ وَ لَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ وَ سَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ وَ لَا يُدْرَكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ أَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ الْمَغْرُورُ وَ اللَّهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ وَ مَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَ اللَّهِ

بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ لَا أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَ لَا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ مَا بَالُكُمْ مَا دَوَاؤُكُمْ مَا طِبُّكُمْ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ أَ قَوْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ غَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ وَ طَمَعاً فِي غَيْرِ حَقٍ».

علل شکست کوفیان:

ای مردم کوفه! بدن‌های شما کنار هم است، در یک صف هستید، اما دل‌ها و افکارتان با هم نیست و هر کدام از شما به یک‌گونه می‌اندیشید، به تعبیری در کنار هم هستید، اما افکارتان با هم نیست، سخن گفتنتان خوب است به گونه‌ای که صخره‌ها را می‌شکافد، اما موقع عمل که فرا می‌رسد به گونه‌ای عمل می‌کنید که دشمن در شما طمع می‌کند، در خانه هایتان که نشسته‌اید، ادّعاها و شعارهای تند سر می‌دهید، امّا در روز نبرد، می‌گویید: ای جنگ! از ما دور شو، و فرار می‌کنید.

آن کس که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است، و قلب رها کننده شما آسایش ندارد. بهانه‌های نا بخردانه می‌آورید، چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می‌طلبید و برای مبارزه سستی می‌کنید.

بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید، شما که از خانه خود دفاع نمی‌کنید چگونه از خانه دیگران دفاع می‌نمایید و با کدام امام پس از من به مبارزه خواهید رفت.

در این خطبه کأنَّ امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام برای جامعه امروزی سخن دارد و حرف می‌زند همان‌گونه که قبلاً هم گفتیم که نهج‌البلاغه آیین‌نامه‌ای برای انقلاب اسلامی است و مقام معظم رهبری هم در گام دوم انقلاب فرمودند: اگر کسی بخواهد انقلاب فرهنگی انجام بدهد اما توجهی به نهج‌البلاغه نداشته باشد، این انقلاب فرهنگی نیست، بلکه بدعت فرهنگی است. اگر بخواهیم در گام دوم انقلاب توجه ویژه‌ای به نهج‌البلاغه داشته باشیم جای آن این‌جا است. نهج‌البلاغه کلام شخصیتی است که تجربه‌ی حکومت‌داری دارد، آن‌هم به عنوان حاکم اسلامی حکومت‌داری کرده و این کلمات را در آن‌جا بیان فرموده است.

حضرت به اهل کوفه می‌فرماید: شما مردمانی هستید که بدن‌هایتان کنار هم است، اما افکارتان مختلف است، حرفی که می‌زنید به تعبیری کوه را سوراخ می‌کند، اما در عمل به‌گونه‌ای رفتار می‌کنید که دشمن در شما طمع می‌کند؛ طمع دشمن هم طمع منفی و ذلیلانه است.

این خطبه در ماجرای غارتگری ضحاک بن قیس در زمان معاویه که به دستور معاویه صورت گرفت ارائه شده است.

۵- در نامه به محمد بن ابی بکر به هنگام فرستادن به مصر

امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در نامه‌ای خطاب به محمد بن ابی‌بکر که قبل از مالک اشتر استاندار حضرت در مصر بود این‌گونه می‌نویسد، می‌فرماید: «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظْرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِم ...»[1]،

پهلویت را برای آن‌ها بازکن، در برابر آن‌ها تواضع کن، با نرم‌خویی با آن‌ها رفتار کن، با چهره‌ی باز با مردم حرف بزن، طلبکار مردم نباش، هر لحظه و وقتت را به‌صورت مساوی با مردم تقسیم کن، حتی نگاهت را در جامعه تقسیم کن، به‌جهت این‌که بزرگان، سرمایه‌داران، آن‌هایی که قدرت دارند و آن‌هایی که می‌خواهند نفوذ کنند، نتوانند در شما طمع کنند و از موقعیت شما سوءاستفاده کنند، ضعفا احساس نکنند که عدالت فقط برای آن‌ها است و دیگران از عدالت هیچ ضرری نمی‌بینند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره‌ی اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان خواهد پرسید، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.

حضرت در این نامه خطاب به محمد بن ابی‌بکر فرمود: طمع سرمایه‌دارها، طمع ظالمان و طمع بدخواهان طمعی ذلیلانه و منفی است.

۶- در نامه ی حضرت به فرزندش به امام مجتبی‌علیه‌السلام در اینکه طمع موجب هلاکت است.

---

[1] - نهج‌البلاغه: نامه ۲۷.

حضرت در دو جا از نامه‌ی ۳۲ نهج‌البلاغه خطاب به فرزندش امام مجتبی‌علیه‌السلام موضوع طمع را تاکید می‌کند، در یک جا حضرت می‌فرماید: «وَ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ، وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً، وَ مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَ يُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ، وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ، فَافْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسْمَكَ، وَ آخِذٌ سَهْمَكَ، وَ إِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ [أَكْرَمُ وَ أَعْظَمُ] أَعْظَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ»، برده دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید، آن نیک که جز با شر به دست نیاید نیکی نیست، و آن راحتی که با سختی های فراوان به دست آید، آسایش نخواهد بود. بپرهیز از آن که مرکب طمع ورزی تو را به سوی هلاکت به پیش راند، و اگر توانستی که بین تو و خدا صاحب نعمتی قرار نگیرد، چنین باش، زیرا تو، روزی خود را دریافت می کنی، و سهم خود بر می داری، و مقدار اندکی که از طرف خدای سبحان به دست می آوری، بزرگ و گرامی‌تر از (مال) فراوانی است که از دست بندگان دریافت می داری، گرچه همه از طرف خداست.

و در جای دیگری از این نامه باز حضرت می‌فرماید: «قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكاً إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكاً...»،

فرمود: مراقب طمع باش تا تو را به هلاکت نرساند، جایی که طمع مایه هلاکت است، قطع امید مایه رسیدن به مقصود (غایت) است.

۷- یادآوری نکات اخلاقی (طمع زمینه حرص را فراهم می‌کند که عامل هلاکت است)

امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در این حکمت زمانی‌که می‌خواهد نکات اخلاقی را یادآوری کند، ترتیبی را برای این نکات مشخص کرده و به این موضوع اشاره می‌کند؛ ایشان طمع را عامل حرص می‌داند و حرص را عامل هلاکت می‌داند و باز ریشه‌ی همه‌ی این‌ها در قلب است که در جلسه گذشته هم به آن اشاره داشتیم، حضرت می‌فرماید: «لَقَدْ عُلِّقَ بِبَيَاطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ [هُوَ] ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ

أَضْدَاداً مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَ إِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَ إِنْ أَسْعَدَهُ [الرِّضَا] الرِّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ...»[۱]،

و درود خدا بر او، فرمود: تکه گوشتی به رگ‌های بدن چسبانده و وصل کرده‌اند که این عجیب‌ترین چیزی است که در آن وجود دارد و آن قلب است، و در این قلب نکات و موارد حکیمانه و چیزهایی متفاوت با آن وجود دارد.

پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند، و اگر طمع بر آن هجوم آورد، حرص آن را تباه سازد، و اگر نومیدی بر آن چیره شود، تأسّف خوردن آن را از پای در آورد، اگر خشمناک شود کینه‌توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد، اگر به خشنودی دست یابد، خویشتن داری را از یاد برد،

۸- بردگی دایمی

یک نگاه به طمع این است که چون شما نگاهت به دست دیگران است، لذا باید همیشه تملق و چاپلوسی کنی، احترام کنی، همیشه در حال تواضع در مقابل دیگران باشی و این عمل با آزادگی انسان منافات دارد، حضرت فرمود: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّد»[۲]، شخص طمّاع برای رسیدن به آن هر گونه خضوع و ذلت را می‌پذیرد و به همین جهت همچون برده‌ای است در برابر انسانی است که طمع از او دارد و طمّاع غالباً این صفت رذیله را با خود حفظ می کند، لذا امام علیه السلام آن را نوعی بردگی ابدی شمرده است.

افراد طمع کار انسان های ضعیف، زبون، دون همت و فاقد شخصیت‌اند و چون اعتماد به نفس ندارند سعی می‌کنند از طریق وابستگی به دیگران به مقصود خود برسند.

در جایی دیگر حضرت فرمود: «مَن أرادَ أن يَعِيشَ حُرّاً أيّامَ حياتِهِ فلا يُسكِنِ الطَّمَعَ قَلبَهُ»[۳]،

امام علیه السلام فرمود: اگر خواستی آزاده زندگی کنی، طمع را در قلبت ایجاد نکن.

---

[۱] - نهج‌البلاغه: حکمت ۱۰۸.
[۲] - نهج‌البلاغه: حکمت ۱۸۰.
[۳] - مجموعة ورام، ج۱، ص: ۴۹.

۹- طمع، وارد کننده‌ی بدون صادرات است

امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَ ضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ ...»[۱].

طمع همه‌اش وارد کننده است، یعنی طمع سیری ندارد، زمانی‌که طمع در قلب انسان ایجاد شد، فقط وارد کننده است و چیزی صادر نمی‌کند؛ همین مطلب و موضوع را باید در جامعه و اجتماع پیاده کنیم؛ دولت و حکومتی که فقط واردات داشته باشد، سیری ندارد، ملتی که فقط به دنبال واردات باشد، هیچ وقت اشباع شدنی نیست و سیری ندارد، باید در کنار واردات تولیدکننده و صادر کننده هم باشد، زیرا امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام فرمود: واردات بی‌رویه مصداق طمع است؛ چه درباره‌ی مسائل مادّی فردی باشد که همیشه دنبال به دست آوردن آن است تا آن را به دست آورد و چه این‌که وارد کننده ملت، دولت و حکومتی باشد.

نکته: مقام معظم رهبری هم که تا این اندازه نسبت به تولید داخل اهتمام ویژه دارند و بر این مسئله مدام تاکید می‌کنند به‌خاطر برداشتی است که از نهج‌البلاغه امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام دارند.

۱۰- طمع ورز در زنجیر ذلت است

طمع‌ورزی درحقیقت زنجیر ذلت است، حضرت می‌فرماید: «الطَّامِعُ فِي وِثَاقِ الذُّلِّ»[۲]،

فرمود: طمع کار، در بند ذلت و خواری گرفتار است.

«وَثاق» به معنای بند و زنجیری است که اسیر و یا حیوانی را با آن می بندند. و انسان طمّاع همیشه در زنجیره ذلّ است.

شبیه این سخن همان است که در حکمت ۱۸۰ گذشت که حضرت فرمود: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ»، طمع بندگی جاویدان است.

۱۱- طمع‌ورزی مانع اقامه فرمان الهی می‌شود

---

[۱] - نهج‌البلاغه: حکمت ۲۷۵.
[۲] - نهج‌البلاغه: حکمت ۲۲۶.

حضرت می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَ لَا يُضَارِعُ وَ لَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»[۱]، حضرت فرمود:

کسی که دنبال مطامع نمی‌رود امر خدا را احیا می‌کند، اما اگر کسی دنبال مطامع دنیا رفت، او نمی‌تواند امر خداوند را احیا کند؛ بلکه حکم خداوند بدون طمع اقامه می‌شود.

۱۲- طمع پرتگاه عقل است

عقل، همیشه در حال جنگ و جدال با جهل است، اما همین عقل آنجایی‌که برق طمع بدرخشد در پرتگاه سقوط می‌کند.

امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ»[۲]، اکثر جاهایی که محل ضربه خوردن و سقوط کردن عقل است آنجایی است که برق طمع چشم انسان را می‌نوازد.

در جایی دیگر نیز حضرت فرمود: «عِنْدَ غُرُورِ الْأَطْمَاعِ وَ الْآمَالِ تَنْخَدِعُ عُقُولُ الْجُهَّالِ وَ تُخْتَبَرُ أَلْبَابُ الرِّجَالِ»[۳]، به هنگام فریب طمع ها و آرزوها عقول جاهلان گرفتار می شود و عقل مردان بزرگ در آزمون قرار می گیرد.

در غیر نهج‌البلاغه هم نیز آثاری برای طمع ذکر کرده‌اند که به برخی از آن‌ها در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱- ذلت، اختلاس عقل، اختلاق مروت، آلودگی آبرو، از بین رفت علم و دانایی از جمله آثار طمع است.

قَالَ الإمامُ الكاظمُ‌علیه‌السلام لِهشامٍ و هُو يَعِظُهُ: «... يَا هِشَامُ! إِيَّاكَ وَ الطَّمَعَ، وَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ أَمِتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحُ لِلذُّلِّ، وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ، وَ اخْتِلَاقُ الْمُرُوَّاتِ، وَ تَدْنِيسُ الْعِرْضِ، وَ الذَّهَابُ بِالْعِلْمِ ...»[۴]، امام کاظم‌علیه‌السلام به هشام بن حکم فرمود: ای هشام! بپرهیز از آز و طمع، و بر تو باد ناامیدی از آنچه در دست مردم است. آزمندی به بندگان را در خود بمیران؛ زیرا آز و طمع، کلید خواری، غارت عقل، وارونگی جوانمردی ها، آلوده شدن آبرو و از میان رفتن دانش است.

---

[۱] - نهج‌البلاغه: حکمت ۱۱۰.
[۲] - نهج‌البلاغه: حکمت ۲۱۹.
[۳] - عیون الحکم و المواعظ، ص: ۳۳۷، ح ۵۷۴۸.
[۴] - تحف العقول، ص: ۳۹۹.

۲- طمع مایه‌ی شکست می‌شود

طمع به غنایم جنگی در ماجرای جنگ احد سبب شکست لشکریان اسلام شد؛ یعنی در عین حالی‌که لشکریان اسلام پیروزی شده بودند، اما با طمع کردن در غنایم جنگی و رها کردن وظیفه‌ای که پیامبر به آن‌ها سپرده بود باعث این شد که پیروزی مسلمانان تبدیل به شکست آن ها در مقابل لشکر دشمن شد.

۳- طمع سبب فسادانگیزی می‌شود

امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدَعِ، وَ لَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ»،

فرمود: هیچ چیز مانند بدعت دین را ویران نمی‌کند، و هیچ چیزی مثل طمع انسان را فاسد نمی‌کند.

۴- بدبختی و شقاوت

قَالَ عَلِيٌّ‌علیه‌السلام: «ثَمَرَةُ الطَّمَعِ الشَّقَاءُ»[۱]، حضرت فرمود: ثمره‌ی طمع، شقاوت و بدبختی است.

۵- سازش با دشمن ثمره طمع‌ورزی است

در حدیث آمده است:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ إِلَى طَبَعٍ»[۲]،

بدترین عبد عبدی است که طمع او را به سازش بکشاند.

در روایت دیگری نیز به همین تعبیر این‌گونه آمده است:

عَنْ أَبَا جَعْفَرٍ‌علیه‌السلام قَالَ: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ»[۳]، امام باقرعلیه‌السلام فرمود: چه بد بنده‌ای است آن بنده که طمع او را می‌کشاند و چه بد بنده‌ای است آن کس که میل و رغبت او را خوار

---

[۱] - غرر الحكم و درر الكلم، ص: ۳۲۷، ح ۲۳.
[۲] - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۶۹، ص: ۲۰۰، ح ۳۱.
[۳] - الكافي، ج۲، ص: ۳۲۰، ح ۲.

می‌کند.(شاید منظور از طمع، میل دل است نسبت به آن‌چه که در دست مردم است و مقصود از میل و رغبت، اظهار آن، به خواهش و خواستن از مخلوق است.

سازش برخی از کشورهای اسلامی عربی با اسرائیل ثمره طمع‌ورزی است؛ به علت وعده و وعیدهایی که به آن‌ها داده شد با دشمن سازش کردند.

۶- از آثار طمع، ممکن دانستن کارهای محال است (کارهای احمقانه)

حکایتی برای طمع ورزی:

اثر بد طمع این است که انسان طمّاع کارهای محال را هم ممکن می‌شمارد، کارهایی هستند که عقل آن‌ها را ممکن نمی‌داند، اما او می‌گوید که شاید شدنی باشد.

در حالات «أشعب» که جلسه گذشته هم به آن اشاره‌ای داشتیم و گفتیم که طمّاعی معروف و از تابعین بوده است؛ روزی دید که کسی سبد می‌بافند، نگاهی به بافنده کرد و گفت: این سبد را بزرگ‌تر بباف.

بافنده گفت: چه ربطی به تو دارد که من آن را بزرگ‌تر ببافم یا نه؟

وی گفت: شاید روزی خریدار این سبد خواست برای من هدیه‌ای بفرستد، لذا هرچه این سبد بزرگ‌تر باشد هدیه‌ای هم که او برای من بیاورد بیشتر خواهد آمد.

در مورد محال آن نیز در تاریخ این‌گونه گفته‌اند: صیادی گنجشکی را شکار کرد، گنجشک گفت: ای صیاد! می‌خواهی با من چه کنی؟

صیاد گفت: می‌خواهم سر تو را ببرم، گوشت تو را بپزم و بخورم.

گنجشک گفت: از خوردن من که حیوانی کوچکم چیزی عاید تو نمی‌شود، ولی اگر مرا رها کنی سه سخن به تو می‌آموزم که برای تو بهتر از خوردن من باشد.

صیاد گفت: بگو.

گنجشک گفت: یک نصیحت را در دست تو به تو می‌گویم، یک نصیحت را زمانی‌که مرا آزاد کردی به تو خواهم گفت، و یک نصیحت هم زمانی‌که بالای کوه نشستم به تو می‌گویم.

صیاد گفت: نصیحت اوّلت را بگو.

گنجشک گفت: زمانی‌که چیزی را از دست دادی حسرت آن را نخور، با خودت نگو اگر بود چه می‌شد و اگر نبود چه می‌شد.

صیاد او را آزاد کرد، گنجشک هم پرواز کرد و بالای درخت نشست و این‌گونه گفت: اما سخن و نصیحت دوم، این‌که هرگز محال را باور نکن، اگر کسی وعده‌ی محال به تو داد باور نکن؛ پرید و رفت بالای کوه نشست و گفت: ای بدبخت! داخل شکم من ۲ دانه مروارید بود که هر کدام ۲۰ مثقال وزن داشت و اگر مرا می‌کشتی دو تا ۲۰ مثقال، یعنی ۴۰ مثقال مروارید نصیبت می‌شد، صیاد بر سر خود کوبید و حسرت خورده و دست به دندان گزید و گفت: من گنجشکی را در مقابل سه تا نصیحت آزاد کردم و از ۴۰ مثقال مروارید محروم شدم.

صیاد گفت: از سومی بگو.

گنجشک گفت: تو آن دو سخن را فراموش کردی سومی را می‌خواهی چکار؟

گنجشک با دیدن این صحنه رو به مرد کرد و گفت: مگر نگفتم بر آنچه که از دست دادی حسرت مخور؛ مگر نگفتم که وعده‌ی محال را باور نکن، بدان که پرو بال و گوشت من ده مثقال بیشتر نیست آن وقت چگونه در شکم من دو مروارید چهل مثقالی وجود دارد ؟ چگونه این وعده‌ی محال را باور کردی؟ و اگر هم بود، حالا که از دست تو رفته، غم و غصّه خوردن چه فایده‌ای دارد؟

گنجشک این سخن را گفت و پرید.

این حکایت برای آن گفته می‌شود که چون طمع در انسان به وجود آید، انسان طمّاع، وعده‌ها و حرف‌های محال را هم باور می‌کند.

۷- شدت گیری حرص و حب دنیا و از بین رفتن همه کارهای نیک

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «... إِيَّاكُمْ وَ اسْتِشْعَارَ الطَّمَعِ فَإِنَّهُ يَشُوبُ الْقَلْبَ شِدَّةَ الْحِرْصِ وَ يَخْتِمُ عَلَى الْقُلُوبِ بِطَبَائِعِ حُبِّ الدُّنْيَا وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ سَبَبُ إِحْبَاطِ كُلِّ حَسَنَة»[۱]،

پیامبر ﷺ فرمود: از پوشیدن جامه طمع بپرهیزید؛ زیرا که طمع، دل‌ها را به حرص شَدید در می‌آمیزد و مُهر دنیا دوستی بر دل‌ها می‌زند، و طمع کلید هر بدی و منشأ و ریشه‌ی هر نافرمانی و موجب بر باد رفتن هر کار نیکی است.

۸- فقر و ناداری

عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ: «إِيَّاكَ وَ الطَّمَعَ؛ فَإِنَّهُ فَقْرٌ حَاضِر»[۲]،

از طمع بپرهیز که این خود فقری نقد و حاضر است.

۹- انسان طمّاع با آیات الهی دشمنی می‌ورزد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّآ ۖ إِنَّهُ كَانَ لِءَايَـٰتِنَا عَنِيدًا﴾[۳]، باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم! هرگز چنین نخواهد شد؛ چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می‌ورزد!

در پایان:

تنها راه درمان طمع هم بریدن، دوری کردن و قطع امید نسبت به آنچه که در دست مردم است می‌باشد.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاس»[۴]،

امام سجاد عليه السلام فرمود: همه‌ی خوبی‌ها و برکات در این است که انسان طمع را از دست دیگران قطع کند و ببُرد؛ بریدن طمع سبب نزول برکات الهی می‌شود.

---

[۱] - أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص: ۳۳۹، ح ۲۴.
[۲] - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج۳، ص: ۱۶۳.
[۳] - مدّثر: ۱۵/۷۴-۱۶.
[۴] - الكافي، ج ۲، ص: ۱۴۸، ح ۳.

لذا امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در این حکمت که حقیقتاً سخن حکیمانه‌ای است فرمود: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ»، هر کس لباس طمع پوشید در حقیقت خودش را نابود کرد.

نکته: حال اگر این سخن را در میان جوامع بشری، در میان دولت‌ها و حکومت‌ها، در میان اجتماع و خانواده‌ها پیاده کنیم خواهیم دید که حضرت امیرعلیه‌السلام در بیانی کوتاه برای ما چه درس‌های بزرگی را بر جای گذاشته است.